

تا وقتی که ما
مجبور نمی شدیم
و خودمان از
طرف افغان‌ها
مورد تعرض
قرار نمی گرفتیم
که مجبور به
دفاع بشویم،
عملیات‌های ما
همه سر خارجی‌ها
بود

ولی من زمانی که از طرف دشمن مطلوب^[۱] شدم، نمی توانستم به مبارزات مدنی و سیاسی و فکری فرهنگی ادامه بدهم، مجبوراً به سنگر رفتم. بعد از آمدن امریکایی‌ها در سال ۱۳۸۰، تا سال ۸۲ در دانشگاه بودم ولی بعد از آن، به خاطر دستگیری ما به دانشگاه آمدند، من هم مجبور شدم ترک کنم.

یعنی فعالیت‌های شما را بر نمی تابیدند و به دنبال دستگیری شما بودند. به دلیل همین فعالیت‌های مدنی و فرهنگی شما را تحت تعقیب قرار دادند؟

در آن روزگار آنها برداشت هیچ نوع مخالفت را نداشتند و هرکسی اگر صدایی بلند می کرد، نوشته‌ای می کرد، اجتماعی گردهم می ساخت، نظام با او مخالف بود. ما یک مظاهره^[۲] بسیار بزرگی از پوهنتون^[۳] کابل راه اندازی کردیم، ولی آنها با نامردی جواب گفتند. محصلین شهید شدند، به زندان کشانده شدند و مجبور شدیم ترک کنیم.

اما وقتی دیدید که یاران تان و همکلاسی‌هایتان به خون افتادند، محکم‌تر شدید که شما هم اسلحه دست بگیرید؟

دقیقاً. دشمن منطق دیگری نداشت، حالا با توپ و تانک و طیاره‌اش آمده بود و می خواست ملت ما را به گروگان بگیرند. جز این مسیر چیز دیگری نتوانستیم انتخاب کنیم که جواب شان را به گلوله بگوییم.

از آن شبی که کابل را ترک کردید، با جزییات برای ما بگویید؟

کابل را تا آخرین وقت ترک نگفتم، ولی مخفی زندگی می کردم.

در خود کابل یا اطراف کابل؟

در خود شهر کابل.

و در خود شهر کابل مبارزه مسلحانه می کردید؟

بله عمدتاً در همه مبارزات و عملیات‌های چریکی که در داخل شهر کابل و اطراف نزدیک کابل می شد، شریک بودم.

شما از جوان ۲۰ ساله‌ای که فعالیت‌های مدنی می کند به چهره‌ای تبدیل می شوید که شش میلیون دلار از نظر ما برای شهادت شما و از نظر آنها برای آوردن سر شما جایزه گذاشته می شود. مسیر حرکت این فرمانده از یک مجاهد و رزمنده به چه شکلی رقم خورد؟ آیا شما توسط حمایت حزبی یا گروهی دست به این